

## آیا ذوالقرنین قرآن همان کوروش است؟

آیا ذوالقرنین قرآن همان کوروش است؟



### آیا ذوالقرنین قرآن همان کوروش است؟

در شأن نزول بخشی از سوره مبارک کهف چنین گفته‌اند که جمعی از یهودیان سؤالاتی از پیامبر بزرگوار اسلام(ص) کردند و از آن جمله درباره ذوالقرنین پرسیدند که این آیات نازل شد: &#171;از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم تا راهی را دنبال کرد.

اشاره: در شأن نزول بخشی از سوره مبارک کهف چنین گفته‌اند که جمعی از یهودیان سؤالاتی از پیامبر بزرگوار اسلام(ص) کردند و از آن جمله درباره ذوالقرنین پرسیدند که این آیات نازل شد: &#171;از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم تا راهی را دنبال کرد. تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌ای گل آلود غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. گفتیم: &#171;ای ذوالقرنین، [اختیار باتوست]: یا عذاب می‌کنی، یا در میانشان [روش] نیکویی در پیش می‌گیری.» گفت: &#171;هر که ستم ورزد، عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد. و اما هرکه ایمان بیاورد و کارشایسته کند، پاداش نیکوتر خواهد داشت و به فرمان خود او را به کاری آسان وامی‌داریم.»

سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد. تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. آن را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. این چنین [می‌رفت] و قطعاً به خبری که پیش او بود، احاطه داشتیم. باز راهی را دنبال نمود تا وقتی به میان دو سد رسید. در برابر آن دو [سد] قومی را یافت که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند: &#171;ای ذوالقرنین، یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند. آیا [ممکن است] مالی در اختیار بگذاریم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟» گفت: &#171;آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده، [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیروی [انسانی] یاری کنید تا میان شما و آنها سدی استوار بسازم. برایم قطعات آهن بیاورید.» تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: &#171;بدمید!« وقتی که آن [قطعات] را [مذاب و همچون] آتش گردانید، گفت: &#171;مس گداخته برایم بیاورید تا رویش بریزم.» [در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا بروند و نتوانستند سوراخش کنند. گفت: &#171;این رحمتی از جانب پروردگار من است؛ و چون وعده پروردگارم فرارسد، آن [سد] را درهم می‌کوبد، و وعده پروردگارم حق است.» و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج‌آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صورت دیده شود، همه آنها را گرد خواهیم آورد. [آیات 82 تا 99 سوره کهف، ترجمه دکتر فولادوند].

\* قرآن کریم متعرض اسم ذی‌القرنین و تاریخ زندگی و ولادت و نسب و سایر مشخصاتش نشده، و البته این شیوه و رسم قرآن کریم در همه موارد است، که در هیچ یک از قصص گذشتگان به جزئیات نمی‌پردازد. در خصوص ذی‌القرنین هم به ذکر سفرهای سه‌گانه او اکتفا کرده است: اول سفر به مغرب تا آنجا که به محل فرورفتن خورشید رسیده و در آن محل به قومی برخورد است؛ و سفر دومش از مغرب به مشرق بوده تا آنجا که به محل طلوع خورشید رسیده، و در آنجا به قومی برخورد که خداوند میان آنان و آفتاب ساتر و حاجبی قرار نداده؛ و سفر سومش تا به موضع &#171;بین‌السدین« بوده، و در آنجا به مردمی برخورد که به هیچ وجه حرف به خرجشان نمی‌رفته، و چون از شر &#171;یأجوج و مأجوج« شکایت کردند، پیشنهاد نمودند که هزینه‌ای در اختیارش بگذارند او برایشان دیواری بکشد.

این آن چیزی است که قرآن کریم از این داستانش آورده، و از آنچه آورده، چند خصوصیت اصلی داستان استفاده می‌شود: اول اینکه صاحب این داستان قبل از اینکه داستانش در قرآن نازل شود، بلکه حتی در زمان زندگی‌اش ذی‌القرنین نامیده می‌شده، و این نکته از سیاق داستان یعنی جمله: &#171;یسألونک عن ذی‌القرنین« و &#171;قلنا یا ذالقرنین« و &#171;قالوا یا ذی‌القرنین« به خوبی استفاده می‌شود. از جمله اول برمی‌آید که در عصر رسول خدا(ص) قبل از نزول این قصه، چنین اسمی بر سر زبانها بوده که از آن جناب داستانش را پرسیده‌اند، و از دو جمله بعدی به خوبی معلوم می‌شود که اسمش همین بوده که با آن خطابش کرده‌اند.

خصوصیت دوم اینکه او مردی مؤمن به خدا و روز جزا و متدین به دین حق بود. گذشته از اینکه خداوند اختیار تام به او می‌دهد که: &#171;گفتیم ای ذی‌القرنین، [مختاری] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان نیکویی در پیش می‌گیری« خود شاهد بر مزید کرامت و مقام دینی او می‌باشد، و می‌فهماند که او به وحی و یا الهام و یا به وسیله پیغمبری از پیغمبران تأیید می‌شده و او را یاری می‌کرده.

خصوصیت سوم اینکه او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع کرده بود. اما خیر دنیا، برای اینکه سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به مغرب و مشرق برود و هیچ چیز جلوگیری‌اش نشود، بلکه تمامی اسباب مسخر و زبون او باشند؛ و اما آخرت، برای اینکه او بسط عدالت و اقامه حق در بشر نموده، به صلح و عفو و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر در میانه بشر سلوک کرد، که همه اینها از آیه &#171;اانا مکتا له فی‌الارض: ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم« استفاده می‌شود، علاوه بر آنچه از سیاق داستان برمی‌آید که چگونه خداوند نیروی جسمانی و روحانی به او ارزانی داشته است.

جهت چهارم اینکه به جماعتی ستمکار در مغرب برخورد و آنان را شکنجه نمود.

جهت پنجم اینکه سدی که بنا کرده در غیرمغرب و مشرق آفتاب بوده، چون بعد از آنکه به مشرق رسید، پیروی سببی کرده تا به میانه دو کوه رسیده است، و از مشخصات سد او علاوه بر اینکه گفتیم در مشرق و مغرب عالم نبوده، این است که میانه دو کوه ساخته شده، و این دو کوه را که چون دو دیوار بوده‌اند، به صورت یک دیوار ممتد درآورده است، و در سدی که ساخته پاره‌های آهن و مس به کار رفته، قطعاً در تنگنایی بوده که آن تنگنا رابط میانه دو قسمت مسکونی زمین بوده است.

#### ذی‌القرنین از نظر تاریخ

هیچ یک از مورخان قدیمی در اخبار خود پادشاهی را که نامش ذی‌القرنین و یا شبیه به آن باشد، اسم نبرده‌اند، و نیز از اقوامی به نام یأجوج و ماجوج و سدی که منسوب به ذی‌القرنین باشد، نام نبرده‌اند. البته به بعضی از پادشاهان حمیر (از اهل یمن) اشعاری نسبت داده‌اند که به عنوان مباهات نسبت خود را ذکر کرده و یکی از پدران خود را که سمت پادشاهی &#171#تبع داشته به نام &#171#ذی‌القرنین» اسم برده و در سروده‌هایش این را نیز سروده که او به مغرب و مشرق عالم سفر کرد و سد یأجوج و ماجوج را بنا نموده، و نیز ذکر یأجوج و ماجوج در مواضعی از کتب عهد عتیق تورات آمده؛ از آن جمله در باب دهم از سفر تکوین (پیدایش) تورات و در کتاب حزقیال باب سی و هشتم و سی و نهم که در آن می‌گوید: &#171#بیهوه چنین می‌گوید: اینک من ای جوج، به ضد تو هستم و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه‌ات می‌گذارم...»

و نیز در مکاشفه یوحنا، باب بیستم می‌گوید: &#171#فرشته‌ای دیدم که از آسمان نازل می‌شود... و اژدها یعنی مار قدیم را که همان ابلیس و شیطان باشد، گرفتار کرده. و او را هزارسال زنجیر می‌کند... وقتی هزار سال تمام شد، شیطان آزاد گشته، بیرون می‌شود، تا امتهایی را که در چهار زاویه جهان‌اند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را جهت جنگ فراهم آورد.» از این قسمت که نقل شد، استفاده می‌شود که &#171#ماجوج» و یا &#171#جوج و ماجوج» امتی و یا امتهایی عظیم بودند، و در قسمت‌های بالای شمال آسیا از معموره آن روز زمین می‌زیستند، و مردمانی جنگجو و معروف به جنگ و غارت بودند. اینجاست که ذهن آدمی حدس قریبی می‌زند، و آن اینکه ذوالقرنین یکی از ملوک بزرگ باشد که راه را بر این امتهای مفسد در زمین سد کرده است، و حتماً باید سدی که او زده، فاصل میانه دو منطقه شمالی و جنوبی آسیا باشد، مانند دیوار چین و یا سد باب‌الابواب و یا سد دارپال و یا غیر آنها.

تاریخ امم آن روز جهان هم اتفاق دارد در اینکه ناحیه شمال شرقی از آسیا که ناحیه صربها و بلندیهای شمال چین باشد، موطن و محل زندگی امتی بسیار بزرگ و وحشی بوده؛ امتی که پیوسته رو به زیادی نهاده، جمعیت‌شان فشرده‌تر می‌شد، و این امت همواره بر امتهای مجاور خود مانند چین حمله می‌بردند، و چه بسا در همانجا زاد و ولد کرده، به سوی بلاد آسیای مرکزی و خاورمیانه سرازیر می‌شدند، و چه بسا که در این کوهها به شمال اروپا نیز رخنه کردند. بعضی از ایشان طوایفی بودند که در همان سرزمینهایی که غارت کردند، سکونت نموده متوطن شدند، که اغلب سکنه اروپای شمالی از آنهایند، و در آنجا تمدنی به‌وجود آوردند و به زراعت و صنعت پرداختند و بعضی دیگر برگشته، به همان غارتگری خود ادامه دادند. بعضی از مورخان گفته‌اند که یأجوج و ماجوج امتهایی هستند که در قسمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می‌کنند.

#### ذوالقرنین کیست و سدش کجاست؟

مورخان و مفسران در این باره اقوالی بر حسب اختلاف نظریه‌شان در تطبیق داستان دارند:

الف - به بعضی از مورخان نسبت می‌دهند که گفته است: سد نامبرده درقرآن همان دیوار چین است، آن دیوار طولانی میانه چین و مغولستان حائل شده، و یکی از پادشاه چین به نام &#171#شین.هوانک.تی» آن را بنا نهاده تا جلوی هجومهای مغول را از چین بگیرد. طول این دیوار سه‌هزار کیلومتر و عرض آن 9 متر و ارتفاعش پانزده متر است که همه با سنگ چیده شده، و در سال 264 پ.م شروع و پس از ده و یا بیست سال خاتمه یافته است، پس ذوالقرنین همین پادشاه بوده.

ولکن این مورخ توجه نکرده که اوصاف و مشخصاتی که قرآن برای ذی‌القرنین ذکر کرده و سدی که قرآن بنایش را به او نسبت داده، با این پادشاه و این دیوار چین تطبیق نمی‌کند؛ چون درباره این پادشاه نیامده که به مغرب اقصی سفر کرده باشد. سدی که قرآن ذکر کرده، میانه دو کوه واقع شده و در آن قطعه‌های آهن و قطر یعنی مس مذاب به کار رفته، و دیوار بزرگ چین که 3 هزار کیلومتر است، از کوه و زمین می‌گذرد و میانه دو کوه واقع نشده، بلکه با سنگ ساخته شده و در آن آهن و مسی به کار نرفته است.

ب - به بعضی دیگر از مورخان نسبت داده‌اند که گفته‌اند آن که سد نامبرده را ساخته، یکی از ملوک آشور بوده 1 که در حوالی قرن هفتم ق.م مورد هجوم اقوام سیت قرار می‌گرفته، 2 و این اقوام از تنگنای جبال قفقاز تا ارمنستان آنگاه ناحیه غربی ایران هجوم می‌آوردند و چه بسا به خود آشور و پایتختش (نینوا) هم می‌رسیدند و آن را محاصره نموده، دست به قتل و غارت و برده‌گیری می‌زدند. به‌ناچار پادشاه آن دیار برای جلوگیری از آنها سدی ساخت که گویا مراد به آن سد &#171#باب‌الابواب» باشد که تعمیر و یا ترمیم آن را به کسری انوشیروان نسبت می‌دهند. این گفته مورخ نامبرده است، و لکن همه گفتگو در تطبیق آن با قرآن است.

ج - روح المعانی نوشته: بعضی‌ها گفته‌اند ذوالقرنین اسمش &#171#فریدون پسر ائفیان پسر جمشید»، پنجمین پادشاه پیشدادی ایران زمین بوده که شاهی عادل و مطیع خدا بود و در کتاب &#171#صورالاقالیم» ابی‌زید بلخی آمده که او مؤید به وحی بود و در عموم تواریخ آمده که او همه زمین را به تصرف درآورد و میان فرزنداناش تقسیم کرد. و وجه تسمیه‌اش به ذی‌القرنین (صاحب دو قرن) این بوده که او دو طرف دنیا را مالک شد و یا در طول ایام سلطنت خود مالک آن گردید؛ چون سلطنت او به طوری که در &#171#روضه‌الصفاء» آمده، پانصد سال طول کشید، و یا از این جهت بوده که شجاعت و قهر او همه ملوک دنیا را تحت‌الشعاع قرارداد. (این بود گفتار روح‌المعانی). اشکال این گفتار این است که تاریخ بدان اعتراف ندارد.

د - بعضی دیگر گفته‌اند: ذی‌القرنین همان اسکندر مقدونی است که در زبانها مشهور است، و سد اسکندر هم نظیر یک مثلی شده که همیشه بر سر زبانهاست. و بعضی از قدمای مفسرین از صحابه و تابعین نیز همین قول را اختیار کرده‌اند و بوعلی سینا هم وقتی اسکندر مقدونی را وصف می‌کند، او را به نام &#171;اسکندر ذوالقرنین» می‌نامد. فخر رازی هم در تفسیر کبیر خود بر این نظریه اصرار و پافشاری دارد. و خلاصه آنچه گفته، این است که قرآن دلالت می‌کند بر اینکه سلطنت این مرد تا اقصی نقاط مغرب، و اقصای مشرق و جهت شمال گسترش یافته، و این در حقیقت همان معموره آن روز زمین است، و مثل چنین پادشاهی باید نامش جاودانه در زمین بماند. پادشاهی که چنین سهمی از شهرت دارا باشد، همان اسکندر است و بس؛ چه، او بعد از مرگ پدرش بساط همه ملوک روم و مغرب را برچید و بر همه آن سرزمینها مسلط شد، و تا آنجا پیشروی کرد که مصر را هم گرفت، آنگاه در مصر به بنای شهر اسکندریه پرداخت، سپس وارد شام شد و از آنجا به قصد سرکوبی بنی‌اسرائیل به طرف بیت‌المقدس رفت، و در قربانگاه (مذبح) آنجا قربانی کرد، پس متوجه ارمنستان و باب‌الابواب گردید. عراقیها و قبطیها و بربر خاضعش شدند، بر ایران مستولی گردید، و قصد هند و چین نموده، با امتهای خیلی دور جنگ کرد، سپس به عراق بازگشت، در شهر زور و یا سلوکیه مدائن از دنیا برفت، و مدت سلطنتش دوازده سال بود. خوب وقتی در قرآن ثابت شد که ذوالقرنین بیشتر معموره زمین را مالک شد، و در تاریخ هم به ثبوت رسید که کسی که چنین نشانه‌ای داشته باشد اسکندر بوده، دیگر جای شک باقی نمی‌ماند که ذی‌القرنین همان اسکندر مقدونی است. (این بود گفتار رازی)

لکن اولاً اینکه گفت پادشاهی که بیشتر معموره زمین را مالک شده باشد تنها اسکندر مقدونی است، قبول نداریم؛ زیرا چنین ادعایی در تاریخ مسلم نیست؛ چون تاریخ سلاطین دیگری سراغ می‌دهد که ملکش اگر بیشتر از ملک مقدونی نبوده، کمتر هم نبوده است. و ثانیاً اوصافی که قرآن برای ذی‌القرنین شمرده، تاریخ برای اسکندر مسلمش نمی‌داند و بلکه آنها را انکار می‌کند؛ مثلاً قرآن کریم چنین می‌فرماید که ذی‌القرنین مردی مؤمن به خدا و روز جزا بوده و خلاصه دین توحید داشت، در حالی که اسکندر مردی وثنی و از صابئیها بود، همچنان که قربانی کردنش برای مشتری خود شاهد آن است. و نیز قرآن کریم فرموده ذی‌القرنین یکی از بندگان صالح خدا بود و به عدل و رفق مدارا می‌کرد، و تاریخ برای اسکندر خلاف این را نوشته است. و ثالثاً در هیچ یک از تواریخ آنان نیامده که اسکندر مقدونی سدی به نام سد یاجوج و ماجوج به آن طور که قرآن ذکر فرموده ساخته باشد.

ه - جمعی از مورخان گفته‌اند که ذی‌القرنین یکی از تباغه اذواء یمن و یکی از ملوک &#171;حمیر» بوده که در یمن سلطنت می‌کرده، به طوری که نقل کرده‌اند یکی از این مورخان که در تاریخ عرب قبل از اسلام خود آورده یکی دیگر ابن‌هشام است در &#171;سیره» خود، و یکی ابوریحان بیرونی است در &#171;آثارالباقیه» و یکی نشوان بن سعید حمیری است در &#171;شمس‌العلوم» و غیر ایشان. آنگاه در اسم او اختلاف کرده‌اند. البته در عده‌ای از اشعار حمیری‌ها و بعضی از شعرای جاهلیت نامی از ذی‌القرنین به عنوان یکی از مفاخر برده شده است.

مقریزی در کتاب &#171;الخطط» خود می‌گوید: تحقیق علمای اخبار به اینجا منتهی شده که ذی‌القرنین که قرآن کریم نامش را برده، مردی عرب بود که در اشعار عرب نامش بسیار آمده است، و اسم اصلیش صعب بن ذی‌مراشد فرزند حارث است. و او پادشاهی از ملوک حمیر است که همه از عرب عاریه بودند؛ یعنی عرب قبل از اسماعیل؛ چه، اسماعیل و فرزندان او عرب مستعرب‌اند و ذوالقرنین &#171;تبعی» بوده صاحب تاج، و چون به سلطنت رسید، نخست جباری پیشه کرد و سرانجام برای خدا تواضع کرد و با &#171;خضر» رفیق شد، و کسی که خیال کرده ذوالقرنین همان اسکندر پسر فیلیپ است، اشتباه کرده؛ برای اینکه کلمه &#171;ذو» عربی است و ذوالقرنین از لقبهای عرب برای پادشاهان یمن است، و اسکندر لفظی است رومی و یونانی. طبری گفته: خضر در ایام فریدون بوده، ولی بعضی گفته‌اند در ایام موسی بن عمران، و بعضی دیگر گفته‌اند در مقدمه لشکر ذی‌القرنین بزرگ که در زمان ابراهیم خلیل (ع) بوده قرار داشته است، و این خضر در سفرهایش با ذی‌القرنین به چشمه حیات برخورد و از آن نوشیده است...

از کعب الاحبار پرسیدند: &#171;ذی‌القرنین که بود؟» گفت: &#171;وی از قبیله و نژاد حمیر بوده و نامش صعب بن ذی‌مراشد بود...» و همدانی در کتاب &#171;انساب» گفته: &#171;ابن ابالصعب ذوالقرنین اول است، و هموست مساح و بنا که در فن مساحت و بنایی استاد بود...»

و این کلامی است جامع، و از آن استفاده می‌شود که اولاً لقب &#171;ذوالقرنین» مختص به شخص مورد بحث نبود، بلکه پادشاهانی چند از ملوک حمیر به این نام ملقب بودند و ثانیاً ذی‌القرنین اول آن کسی بود که سد یاجوج و ماجوج را چند قرن قبل از اسکندر مقدونی بنا نهاد و او معاصر با خلیل (ع) و یا بعد از او بوده، و مقتضای آنچه ابن‌هشام آورده که: &#171;وی خضر را در بیت‌المقدس زیارت کرده» همین است؛ چون بیت‌المقدس چند قرن بعد از حضرت ابراهیم (ع) و در زمان داوود و سلیمان ساخته شد. پس ذی‌القرنین قبل از اسکندر بود، و علاوه بر اینکه تاریخ حمیر تاریخی مبهم است.

بنابر آنچه &#171;مقریزی» آورده، گفتار در دو جهت باقی می‌ماند: یکی اینکه سدی که ذی‌القرنین ساخته در کجاست؟ دوم اینکه آن امت مفسد که سد برای جلوگیری از فساد آنها ساخته شده، چه کسانی بودند؟ و آیا این سد یکی از همان سدهای ساخته شده در یمن، و یا پیرامون یمن است یا نه؟ چه، سدهایی که در آن نواحی ساخته شده، به منظور ذخیره آب آشامیدنی یا زراعی است، نه برای جلوگیری از کسی. علاوه بر اینکه در هیچ یک از آنها قطعه‌های آهن و مس گداخته به کار نرفته، و قرآن سد ذی‌القرنین را این چنین معرفی نموده است. و آیا در یمن و حوالی آن امتی بوده که بر مردم هجوم برده باشند؟ با اینکه همسایگان یمن غیر از امثال قبط، آشور، کلدان، و غیر ایشان کسی نبوده و نامبردگان همه ملت‌هایی متمدن بودند.

بعضی از بزرگان و محققان معاصر ما یعنی علامه سید هبه‌الدین شهرستانی این قول را تأیید کرده، و آن را چنین توجیه می‌کند:

#171؛ ذی‌القرنین صدها سال قبل از اسکندر مقدونی بود. پس او این نیست، بلکه این یکی از ملوک صالح از تبع‌های اذواء، از ملوک یمن بوده، و از عادت این قوم این بوده که خود را با کلمه «ذی» لقب می‌دادند؛ مثلاً می‌گفتند: ذهمدان، یا ذی‌غمدان، ذی‌المنار، ذبالذعار، ذبیزن و امثال آن. و این ذی‌القرنین مردی مسلمان، موحد، عادل، نیکوسیرت، قوی، دارای هیبت و شوکت بود، و با لشکری انبوه به طرف مغرب رفت، نخست بر مصر، و سپس بر مابعد آن مستولی شد، سپس از آنجا رو به مشرق نهاد. در مسیر خود آفریقا را بنا نهاد، مردی بود بسیار حریص و خیره در معماری و آبادانی. و همچنان سیر خود را ادامه داد تا به شبه‌جزیره و صحراهای آسیای وسطی رسید، و از آنجا به ترکستان و دیوار چین برخورد و در آنجا قومی را یافت که خدا میانه آنان و آفتاب ساتری قرار نداده بود. سپس به طرف شمال متمایل و منحرف گشت، تا به مدارالسرطان رسید، و شاید همانجا باشد که بر سر زبانها افتاد که وی به ظلمات راه یافته است. اهل این دیار از وی درخواست کردند برایشان سدی بسازد. حال اگر محل این سد همان محل دیوار چین باشد، که فاصله میانه چین و مغول است، ناگزیر باید بگوییم قسمتی از آن دیوار بوده که خراب شده و وی آن را ساخته است؛ اما اصل دیوار چین نمی‌تواند باشد، چون اصل آن را بعضی از شاهان چین قبل از این تاریخ ساخته‌اند، و در جای دیگری بوده که دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند...» (این بود خلاصه کلام شهرستانی).

اشکالی که به گفته وی باقی می‌ماند، این است که دیوار چین نمی‌تواند سد ذی‌القرنین باشد؛ برای اینکه ذی‌القرنین به اعتراف خود او قرن‌ها پیش از اسکندر بوده، و دیوار چین بعد از اسکندر ساخته شده، و اما سدهای دیگری که غیر از دیوار بزرگ چین در آن نواحی هست، هیچ یک از آهن و مس ساخته نشده و همه با سنگ است.

### کوروش

بعضی دیگر گفته‌اند: ذوالقرنین همان کوروش یکی از شاهان هخامنشی است که (539-560 ق.م) می‌زیست و همو بود که امپراتوری ایرانی را تأسیس و میانه دو مملکت پارس و ماد را جمع نمود، بابل را مسخر کرد، و به یهود اجازه مراجعت از بابل به اورشلیم را صادر کرد، و در بنای هیکل کمکها کرد و مصر را به تسخیر خود درآورد، آنگاه به سوی یونان حرکت نمود و بر مردم آنجا مسلط شد، سپس به طرف مغرب رهسپار گردید و آنگاه رو به سوی مشرق نهاد و تا اقصی نقطه مشرق پیش رفت.

این قول را بعضی از علمای نزدیک به عصر ما یعنی #171؛ سیداحمدخان هندی» ابداع و مولانا #171؛ ابوالکلام آزاد» در ایضاح و تقریب آن سخت کوشیده است. اجمال مطلب اینکه آنچه قرآن از وصف ذی‌القرنین آورده، با این پادشاه بزرگ تطبیق می‌شود؛ زیرا اگر ذوالقرنین قرآن مردی مؤمن به خدا و بدین توحید بوده، کوروش نیز بوده، و اگر او پادشاهی عادل و رعیت‌پرور و دارای سیره رفیق و رأفت و احسان بوده، این نیز بوده و اگر او نسبت به ستمگران و دشمنان مردی سیاستمدار بوده، این نیز بوده و اگر خدا به او از هر چیزی سببی داده، به این نیز داده، و اگر میانه دین و عقل و فضایل اخلاقی و عده و ثروت و شوکت و انقیاد اسباب برای او جمع کرده، برای این نیز جمع کرده بود.

و همان طور که قرآن کریم فرموده، کوروش نیز سفری به سوی مغرب کرده، حتی بر #171؛ لیدیا» و پیرامون آن نیز مستولی شد، بار دیگر به سوی مشرق سفر کرد تا به مطلع آفتاب رسید، و در آنجا مردمی دید صحرانشین و وحشی که در بیابانها زندگی می‌کردند و نیز همین کوروش سدی بنا کرد و به طوری که شواهد نشان می‌دهد، در #171؛ تنگه داریال» میانه کوههای قفقاز و نزدیکی‌های شهر تفلیس قرار دارد. این اجمال آن چیزی است که مولانا ابوالکلام آزاد گفته است که اینک تفصیل آن از نظر خواننده می‌گذرد.

اما موضوع ایمان به خدا و روز جزا، دلیل بر این معنا کتاب عزرا (باب اول) و کتاب دانیال (باب 6) و کتاب اشعیاء (باب 44 و 45) از کتب عهد عتیق است که در آنها کوروش را تجلیل و تقدیس کرده و حتی او را در کتاب اشعیاء، #171؛ چوپان خداوند» نامیده و در باب 45 چنین گفته است: #171؛ خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش که دست راست او را گرفتیم تا به حضور وی امتهار را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود، چنین می‌گوید که: #171؛ من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته، پشت‌بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من که تو را به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل می‌باشم... هنگامی که مرا نشناختی، تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم... تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست.»

اگر هم از وحی بودن این نوشته‌ها صرف‌نظر کنیم، باری یهود با آن تعصبی که به مذهب خود دارد، هرگز یک مرد مشرک مجوسی و یا وثنی را (اگر کوروش یکی از دو مذهب را داشته)، #171؛ مسیح پروردگار» و #171؛ هدایت شده» او و #171؛ مؤید به تائید او» و #171؛ شبان خداوند» نمی‌خواند. علاوه بر اینکه نقوش و نوشته‌های با خط میخی که از عهد داریوش کبیر به دست آمده که هشت سال بعد از او نوشته شده، گویای این حقیقت است که او مردی موحد بود و نه مشرک، و معقول نیست در این مدت کوتاه وضع کوروش دگرگونه ضبط شود.

### فضایل اخلاقی

و اما فضایل نفسانی او گذشته از ایمانش به خدا، کافی است باز هم به آنچه از اخبار و سیرت او به اخبار و سیرت طاغیان جبار که با او به جنگ برخاسته‌اند، مراجعه کنیم و ببینیم وقتی بر ملوک ماد، لیدیا، بابل، مصر و یاغیان بدوی در اطراف #171؛ بکتربیا» که همان بلخ باشد و غیر ایشان ظفر می‌یافت، با آنان چه معامله می‌کرد. در این صورت خواهیم دید که بر هر قومی ظفر پیدا می‌کرد، از مجرمان ایشان می‌گذشت و عفو می‌نمود و بزرگان و کریمان هر قومی را اکرام و ضعفای ایشان را ترحم می‌نمود و مفسدان و خائنان را سیاست می‌نمود.

کتب عهد قدیم و یهود هم که او را نهایت درجه تعظیم نموده، بدین جهت بوده که ایشان را از اسارت حکومت بابل نجات داد و به بلادشان برگردانید و برای تجدید بنای هیکل هزینه کافی در اختیارشان گذاشت، و نفایس گرانبهایی که از هیکل به غارت برده بودند و در خزینه‌های ملوک بابل نگهداری می‌شد، به ایشان برگردانید، و همین خود مؤید دیگری است برای این احتمال که &#171;کوروش همان &#171;ذی‌القرنین» باشد، برای اینکه به طوری که اخبار شهادت می‌دهد، پرسش‌کنندگان از رسول خدا(ص) از داستان ذی‌القرنین، یهود بودند. علاوه براین، مورخان قدیم یونان مانند &#171;هرودت» و دیگران نیز جز به مروت و فتوت و سخاوت و کرم و گذشت و قلت حرص و داشتن رحمت و رأفت، او را نستوده‌اند و او را به‌بهترین وجهی ثنا و ستایش کرده‌اند.

و اما اینکه چرا کوروش را ذی‌القرنین گفته‌اند، هرچند تواریخ از دلیلی که جوابگوی این سوال باشد خالی است، لکن مجسمه سنگی که اخیراً در &#171;مشهد مرغاب» در جنوب ایران از او کشف شده، جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که همو ذوالقرنین بوده، و وجه تسمیه‌اش این است که در این مجسمه‌ها &#171;دوشاخ» دیده می‌شود که هر دو در وسط سر او درآمده، یکی از آن دو به طرف جلو و یکدیگر به طرف عقب خم شده، و این با گفتار مورخان قدیمی که در وجه تسمیه او به این اسم گفته‌اند تاج و یا کلاهخودی داشته که دارای دو شاخ بوده، درست تطبیق می‌کند.

در &#171;کتاب دانیال» هم خوابی که وی برای کوروش نقل کرده، او را به صورت قوچی که دو شاخ داشته، دیده است. در آن کتاب (باب هشتم 9-1)، چنین آمده:

در سال سوم از سلطنت &#171;بلشصر» برای من رؤیایی دست داد که گویا من در &#171;شوشن» هستم. چشم خود را به طرف بالا گشودم، ناگهان قوچی دیدم که دو شاخ دارد و در کنار نهر ایستاده و دو شاخش بلند است؛ اما یکی از دیگری بلندتر است که در عقب قرار دارد. قوچ را دیدم به طرف مغرب و شمال و جنوب حمله می‌کند، و هیچ حیوانی در برابرش مقاومت نمی‌آورد و نمی‌تواند از او فرار کند و او هرچه دلش می‌خواهد، می‌کند و بزرگ می‌شود. در این بین که من مشغول فکر بودم، دیدم بز نری از طرف مغرب نمایان شد، همه ناحیه مغرب را پشت سر گذاشت و پاهایش زمین را لمس نمی‌کرد و تنها یک شاخ دارد که در میان دو چشمش قرار دارد. آمد تا رسید به قوچی که دو شاخ داشت و سپس با شدت و نیروی هرچه بیشتر با او درآویخت و او را زد و هر دو شاخش را شکست، و دیگر تاب و توانی برای قوچ نماند و بز قوچ را به زمین زد و او را لگدمال کرد و بسیار بزرگ شد...»

آنگاه می‌گوید: جبرئیل رؤیای مرا تعبیر کرد و گفت: &#171;آن قوچ صاحب دو شاخ پادشاه مادیان و پارسیان می‌باشد و آن بز پادشاه یونان.» به این ترتیب قوچ دارای دو شاخ با کوروش و دو شاخش با دو مملکت فارس و ماد منطبق می‌شود و بز نر که دارای یک شاخ بود، با اسکندر مقدونی.

#### سیر کوروش به غرب و شرق

و اما سیر کوروش به طرف مغرب و مشرق: سیرش به طرف مغرب همان سفری بود که برای سرکوبی و دفع &#171;لیدیا» کرد که با لشکرش به طرف کوروش می‌آمد، و آمدنش به ظلم و طغیان و بدون هیچ عذر و مجوزی بود. کوروش به طرف او لشکر کشید و او را فراری داد، و تا پایتخت کشورش تعقیبش کرد و پایتختش را فتح نمود و او را اسیر کرد و در آخر او و سایر یاورانش را عفو نموده، اکرام و احسانشان کرد با اینکه حق داشت که سیاست‌شان کند و به کلی نابودشان سازد.

و انطباق این داستان با آیه شریفه &#171;حتی اذا بلغ مغرب الشمس: به غروبگاه خورشید رسید» که شاید ساحل غربی آسیای صغیر باشد &#171;و وجد عندها قوما قلنا یا ذالقرنین...» از این روایت که گفتیم حمله لیدیا تنها از باب فساد و ظلم بوده، آنگاه به طرف صحرای کبیر مشرق یعنی اطراف بکتريا (بلخ) عزیمت نمود تا غائله قبایل وحشی و صحرانشین آنجا را خاموش کند؛ چون قوم همیشه در کمین می‌نشستند تا به اطراف خود هجوم آورده، فساد راه بیندازند و انطباق آیه: &#171;حتی اذا بلغ مطلع الشمس...» به جایگاه برآمدن خورشید رسید که آن را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم» روشن است.

#### سدسازی کوروش

باید دانست سد موجود در تنگه جبال قفقاز، یعنی سلسله جبالی که از دریای خزر شروع می‌شود و تا دریای سیاه امتداد دارد، و آن تنگه را &#171;تنگه داریال» می‌نامند که بعید نیست تحریف شده از &#171;داریول» باشد، که در زبان ترکی به معنای تنگه است، و به لغت محلی آن سد را سد &#171;دمیر قاپو» یعنی &#171;دروازه آهنی» می‌نامند، و میانه دو شهر &#171;تفلیس» و &#171;ولادی کیوکز» واقع شده؛ سدی است که در تنگه‌ای واقع در میانه دو کوه بسیار بلند ساخته شده و جهت شمالی آن کوه را به جهت جنوبی‌اش متصل کرده است، به طوری که اگر این سد ساخته نمی‌شد، تنها دهانه‌ای که راه میانه جنوب و شمال آسیا بود، همین تنگه بود. با ساختن آن، این سلسله جبال به ضمیمه دریای خزر و دریای سیاه یک مانع طبیعی به طول هزارها کیلومتر میانه شمال و جنوب آسیا شده است. و در آن اعصار اقوامی شریر از سکنه شمال شرقی آسیا از این تنگه به طرف بلاد جنوبی قفقاز یعنی ارمنستان و ایران و آشور و کلدانه حمله می‌آوردند و مردم این سرزمینها را غارت می‌کردند، و در حدود سده هفتم ق.م حمله عظیمی کردند؛ به طوری که دست چپاول و قتل و برده‌گیری‌شان عموم بلاد را گرفت تا آنجا که به پایتخت آشور (نینوا) هم رسیدند، و این زمان تقریباً همان زمان کوروش است.

مورخان قدیمی چون هرودت یونانی سیر کوروش را به طرف شمال ایران برای خاموش کردن آتش فتنه‌ای که در آن نواحی شعله‌ور شده بود، آورده است و علی‌الظاهر چنین به نظر می‌رسد که در همین سفر سد نامبرده را در تنگه داریال و با استدعای اهالی آن مرز و بوم و تظلمشان از فتنه اقوام شرور بنا نهاده و سد نامبرده را با سنگ و آهن ساخته است و تنها سدی که در ساختمانش آهن به کار

رفته، همین سد است و انطباق آیه &#171;مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید تا میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم... برای من قطعات آهن بیاورید.» بر این سد روشن است.

و از جمله شواهدی که این مدعا را تایید می‌کند، وجود رودی است در نزدیکی این سد که آن را &#171;رود سایروس» می‌گویند. و کلمه &#171;سایروس» در اصطلاح غربیها نام کوروش است، و رود دیگری نیز هست که از تفلیس عبور می‌کند به نام &#171;گر». و داستان این سد را &#171;یوسف یهودی» تاریخ‌نویس در آنجا که سرگذشت سیاحت خود را در شمال قفقاز می‌آورد، ذکر کرده است. و اگر سد مورد بحث که کوروش ساخته عبارت از دیوار &#171;باب الابواب» باشد که در کنار بحر خزر واقع است، نباید یوسف مورخ آن را در تاریخ خود بیاورد؛ زیرا در روزگار او هنوز دیوار باب الابواب ساخته نشده بود؛ چون این دیوار را به انوشیروان نسبت می‌دهند و یوسف قبل از کسری می‌زیست و به طوری که گفته‌اند، در قرن اول میلادی بود. علاوه بر اینکه سد باب الابواب قطعاً غیر سد ذی‌القرنینی است که در قرآن آمده، برای اینکه در دیوار &#171;باب الابواب» آهن به کار نرفته است. این بود خلاصه‌ای از کلام ابوالکلام، که هرچند بعضی اطرافش خالی از اعتراضاتی نیست، لکن از هر گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن‌تر و قابل قبول‌تر است.

پی نوشتها:

1. این نظریه از کتاب (کیهان شناخت) تألیف حسن بن قطان مروزی طبیب و منجم متوفی سنه 845ق نقل شده، و در آن اسم آن پادشاه را &#171;بلینس» و نیز &#171;اسکندر» دانسته.
2. این اقوام به طوری که گفته‌اند: در اصطلاح غربیها &#171;سیت» نامیده می‌شدند، که نامی از ایشان در بعضی سنگ نبشته‌های زمان داریوش نیز آمده، ولی در نزد یونانیها &#171;میگاک» نامیده شده‌اند.